

شاهزاده سپه سالار گفت . که اگر هرزه خواهی گفت
کشته میشوی . راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمی رسد
و از گذرانیدن یوسات درین نواح عساکر پادشاهی پی سپر لفظ
و غلا میگردن . ما این را نوشته میدهیم . و اگر شما تا میعاد
انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاتمت می کنیم
هرچند مهابست خان خواست رجوه اقامت را رجوهان دهد
شاهزاده نثارک کوچ فرمود . بے اختیار مهابست خان بشاهزاده
گفت . که این فتح بتمام حضرت بود . بگفته این سادات شب
جمعه مفت از دست دادند . اما آنچه از مطاری پادشاه نامه
و ملخص آن ظاهر میشود اینکه سپه سالار در مهم پریزده با آنکه
ساران غله بمراتبه نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر
عسرت در نغمون مگر گاه و هیمه تابیسنت کردهی نماند . و موسم
برشکال بر سر رسید . خود مجوز توقف نشده سلمهه جذبان
کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابدید خاندانان تجاوز
نماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
با سپه سالار ببهران پور رسید . اعلی حضرت از همین جهت
(که بے تحذیر قلعه شاهزاده را گردانید . و از ناسازی او
با رفقا مهم پیش رفتک نشد) مهابست خان را مخاطب و معاتب
فرمود . و در سال دهم شجاعست خان بصوبه داری آله آباد

رخصت یافته - چون آن سوبه زور طلب و مفصله انگیز است
بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار
در اسپه سه اسپه گردید - تا ضبط آن ناحیه کمابنفی صورت
گیرد - و در سال شانزدهم پرگنه ایرج و بهاندیر و غیره مجال
از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب سوپگی آله آباد
تعیین گشته بود) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای
بند و بسمت آن آلکا و تنبیه و مالش بندیکه جمعیت زیاده
نگاهداشته در همان ایام در پرگنه ایرج از افراط مدام و ادمان آن
بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانگی حیاتش
لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب
بود - صاحب علم هم داشت - در نشستی و برخاست و سواری
تقلید شاهزادهها می کرد - و در جود و کرم یکنای وقت بود
و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار
می فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت
تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی
برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عذابت داشته
و این معنی برو گران گذشته همواره شکایت آلود بوده
(وزر اعلی حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان
در نعت یکجا منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه
(۲) نعت [ب] وقت سخن .

دهوزی کهال آگوه بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشتاد و سه سوار و خطاب هفت خان سر بلند گردید - و پسر درمش سید نجابت بیایه هزاری پانصد سوار رسید *

• سپهسالار خان محمد صالح •

برادر زاده و متبذای خواجه بیگ میرزا مغزی همک - که در عهد جنت مکانی بقعه داری احمدنگر می پرداخت و بمنصب پنج هزاری رسیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب در خور و خطاب خنجر خان چهارم عزت بر افروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا بیایه دو هزاری و تفویض قاعه داری احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مواعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتن و قلعه مزبور را محاصره نمودند از لازمه خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن توی دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را از آنها تقبل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهی بکمک ملا محمد لاری سردار عادلخانیه (که با ملک عنبر حبشی نزاع داشت) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند از جهت
و چالاک باحمدنگر رفته باستحکام آن کوشید - و چون پس از
فوت جنم مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیدراه روی
یا گذاشته با نظام‌الملک دکنی ساخت و پنهان داران بالاکها
(که ملک مغدوچه پادشاهی بود) برای او گذاشت بکسان
نظام‌الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست زد بر نوشته او
نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنججزاری
پنججزار سوار و خطاب سپه‌دار خانی کامیاب گشت - پس
از سرب‌آزائی فردرس آشیانی چون زیادت منصور (رلق افزای
ملک دکن شد سه فوج بصورتگی سه عمده جهت قاضی
تعلقه نظام‌الملک و مالش خانجهان لودی (که غبار فساد
پیرانگیخته پناه بار بسته بود) رخصت پذیرفت از به‌مراهی
شایسته خان دستوری یافت - و در جنگی (که اعظم خان
بر سر خانجهان لودی قاضی آرد) مصدر تودوات گردید
سال چهارم ^(۲) قاعه نلتوم را (که بر قلعه کوه واقع بود - و درین ایام
خراب است) و قلعه ستونده را محاصره نموده مستخر ساخت
و درین سال بقعه داری احمدنگر از تغیر جان نثار خان و عطای
خلعت و اسب با زین مطا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور
رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنججزاری ذات و سوار

از انجمله سه هزار سوار در اسپه سه اسپه کام دل برگرفته
 بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقرخان نجم ثانی ناصیه بخت را
 نورآگین گردانید - سال هشتم از انجا معزل شده بخبرداری
 ایلیچپور مرخص شد - سال نهم در ایاصی (که پادشاه متوجه سیر
 قلعه دولت آباد بود) آمده با سید خالصان باره بتخریب
 ملک عادلشاهیه تعیین یافت - و درین بساق هم نیکو خدمتیا
 بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگده صاحب
 مورچال بود - چون نقدی (که از مورچال او سرکرده بودند)
 ببارت انباشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پدیدار
 بپامردی شهابت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - پستر
 بحراست قلعه جنیر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال
 هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار رینجا و چهار هجری
 جهان گذران را پدر در نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا
 مضاف احمدنکر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمقام
 عقل و درستی زای موصوف - و بدلیوری و شجاعت متصف
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب
 فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثر
 مذهب دار بودند *

• سعیدخان بهادر ظفر جنگ •

چغذاست - پسر احمد بیگ خان گاباپی - به نسبت جدش

امیر غیاث الدین ترخان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاکانش (که درین سلسله علیه پادشاهی رسیده اند) خانه زاد ده کرمی ست - از زمان جنت مکانی داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیارزی طالع و شگرفی اتبال در زمان فرمان روائی فردوس آشیانی بدین رسیدن حضور پادشاهی مترالیه بمنصب عمده و سوبه داری دارالماک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم به تقدیم خدمات غایبانه بتکرار اضافی از منصب در هزاری بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گردانیدند - در سال سوم شهر ذی الحجه آخر سنه (۱۰۴۹) هزار و سی و نهم (که کمال الدین رهله از فتوز دانش بنوشته خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل لغمانه را از کنار آب اتک قا نواحی کابل با خود متفق ساخته نصحت کرد شورش در حوالی پشاور بر انگیزت) سعید خان در نهان کوهات آگاهی یافته همان روز خود را پشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بحراسمت شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که همروز ایام شکست و ریختن راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضاع پرداخت - آن جسات پیشگان (که چون مور و ملخ

بر چو شیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که
 بجملات کوشی هجوم می آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچالها
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند - و بآب تیغ
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر روزی بر می گردیدند *
 روزی آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته در حصار
 نهادند - سعید خان با دلیران رزم جو نظر بر کثرت و انبوهی
 آن ادبار پژوهان نیفکنده جلو ریز تاخمت - و نایب قتال
 مشتعل ساخته بسیاری از مقامیورا آتش افروز جهنم گردانید
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار
 خود بیخفتن - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کرده
 هر کرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزه این کارنامه
 بمنصب چهار هزاره سرب برافراخت - و در سال چهارم چون
 قطان صوبه کابل (که حذقی مذهب اند) از ساوک لشکر خان
 صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید
 خان در برگردن بیخ فساد افغانه طرفه مجرای نمایان بنمون
 آورده از تهاوه داری هر در بتکش بصاحب صوبگی آن ولایت
 و افتاد سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت
 ملازمی در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت
 جبهه سعادت بر فروخته رخصت معارفت یافت - و بلطائف

تدابیر عبد القادر پسر احمد داد را (که مایه فساد الوس افغانه
 راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی
 پادشاهی نموده - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس
دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عطف گشته بمنصب
 پنجاهزاری چهار هزار سوار قزاق افتخار برافراخت - و با
 عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاری سرفراز شد) دستوری
 کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات ^(۲) نفر کریمداد کور (رشانی را
 (که در حدود لوهانی می گذرانید) طلب داشته سر بشورش
 برداشتند - و پرگفت بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان
 فوج جراز باستیصال آنها تعیین نمود - بسیاری از کوه نشینان
 مغلوب رعیت گشته باولایای دولت پیوستند - کریمداد هر چند
 بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته
 چون بالای ناگهانی رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعی
 (که بآنها پناه برده بود) بستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال
 دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالم از فتنه او
 وارسم - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
 و هفت هجری علی سردان خان حاکم قندهار از اطاعت
 شاه ایران سر برتافتد روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] آخر - و در [بعضی] نصر - یا نصیر باشد *

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهی روانه آنصوب گشت - چون
بظاهر قلعه قندهار پیوست آگهی یافت که سیدارش ^(۲) قنراقسی
با قریب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیده
مقابل طلب است - سعید خان ^(۳) میرزا شیخ پسر کلان خود را
با عیال مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشتاد هزار
سوار عرصه نبرد اراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت
برگرفت - و داد دلیری و دلادری از طرفین دادند - آخر کار
تزلزل در بنای کباب قزلباش راه یافته طریق فرار سر کردند
و تا بنگاه خود عنان بکران هزیمت را درقا نساختند - در
جلدری این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزار
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار
اندوخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زان خان سرافراز گردید
چون ولایت قندهار بقایم خان تعلق گرفته بود سعید خان
تا رسیدن خان مذکور به بذر بسمت آن ممالک ^(۴) پرداخت - در سال
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسون افغان
گشت - و درین سال ساخت کابل مطرح الویه پادشاهی گردید
از اینجا (که از بے پورائی جنت مکانی خلیه باسور ملکی
راه یافته کارها از نسق افناده بود) برخی از اربماقات هزارجات

(۲) نسخه [ا ب] ساوش - و نسخه [ج] سیدارش (۳) نسخه [ب]

محمد شیخ (۴) نسخه [ب] ممالک .

تغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که بناخت و تازاج دران نواهی نقش خود را در سمک نشانده بود) ایلی می نمودند - سعید خان بتغیبه و قادیمپ آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازی آغاز کرده تمام آن آکا را پی سپر عماسو ساخت و هرکه از آنها بزبهار در آمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعایی مردان خان تفویض یافت - و از از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداری ^(۲) دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمایش جکنا زمیذدار مؤمعین شد اگرچه در تردد و سختی خود را معاف نداشت اما در انفتح قلعه مؤ چنانچه از دیگران چستی و چالاکي بعمل آمد از بقدره درنگ واقع شد - پس از انجام این یماق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار دستوزی یافته نظم صوبه پنجاب پسرش خانه زاد خان مفوض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر درم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمی گشت - و باز وایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والای

(۲) صفحه [۴] بفوجداری کوه کانگره *

هفت هزاری ذات پایه اعتلا بر افرخت . و با پسران بهمراهی شاهزاده محمد اوزنگ زنب بهادر متوجه بلخ گشت . و در جنگ هفت روزه بلخ که مشهور است انتظام میسر به عهد (۲) او مقرر بود . در نواحی آنچه بخشی خود را با جمع فرستاد . که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است) ثبات قدم درزیده نگذارند که احدی از آن بگذرد . معذرت از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی یا پیش گذاشتند جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشتمه بکانه از آب گذشتند . و بتوکتازی در آمدند . قدری راه سر شده بود که فرج گران اوزبک از کمبنگاه برآمده حاله دار گرد گرفتند ناموس برستان مردانه جان در ناختند . خانه زاد خان و لطف الله خان بحکم بدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند . درین اثنا فوج کلان دیگر از مخاذیل (که از معابله بهادر خان رهراه عیان گرداننده بود) در چهار شده بجنگ در پیوسته سعید خان بارصف ضعف بیماری چون شیر زبان بر قلب آن آتش سوزان زد . در عین گرمی کارزار (که جنگ از هر دو سو تراز شد) پای اسپ سعید خان بگونه در شد و از روی زمین بزمین آمد . و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخه [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخه [ج] بوده است *

ثغور کابل طرفین باهم در آمیخته بود از نهان یکدیگر برانگیختند
 بتاخانه زان خان و لطف الله خان داد پردلی و دلاری داده
 گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بر روضه رضوان
 شتافتند - و خان شهابت نشان منشور مردی و مردانگی را
 بطغرای چراغتهای نمایان رسانیده هنوز دامیه سرفشانی
 و سرستانی داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصه نبرد گشته
 آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را
 از چنگ اجل زهائی بخشید - و بحکم معالی روانه حضور شده
 در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید
 اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده
 بتفریض صاحب موبگلی بهار سرافراز فرمود - و یک لک در پیبه
 (که از سرکار دالا بر ذمه هر در پسرش مطالبه بود) معاف شد
 و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده پایالت صوبه
 کابل دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر
 سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دویم هجری ازین جهان گذران
 درگذشت - چون بتودعات گزیده و خدمات نمایان و حسن
 بندگی و فدویک بیایه والای امارت (که منتهای مراتب
 فوئیان بلند مقدار این سلطنت است) مرتقی گشته بود
 پادشاه قدر شناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی
 مسألت نموده *

سعید خان سردار سپاهی وضع درسمک نقش بود - و اطوار
مضبوط داشت - تا زیسمک در دوامک و اعتبارش خال نه افتاد
و صاحب عشیره و قبیله بود - گوریند بیست و در پسر داشت
دو پسر کلانش (که رشده ترین و بهترین پسرانش بودند)
در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او
عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب در هزاری و فتح الله
بمنصب هزاری و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه
منصب «رافروزی یافتند» *

* سردار خان شاهجهانی *

در ابام شاهزادگی در ساک ملازمان شاهی انتظام داشت
هنگامی (که زمانه مبان بادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازی
انداخت) او از وفا سرشتی و حقیقت ورزی اعتصام بحبل
متین ملازمک شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگزید
و چون شاهزاده از بنگاله برترت معارفت بنواح برهانپور اوگند
راجه گوپال سنگه کور را (که در اوان غیبت شاهی معامی
جمیله در نگهداشتن قلعه ناصور آسیر بتقدیم رسانیده بود)
نزد خود طلبی داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین
رخصت فرمود - و پس از سریر آرائی بمنصب سه هزاری
در هزار سوار و نوازش علم و نغاره و انعام سی هزار روپیه
چهار بخت برافروخت - و چون استیصال چهار سنگه بخدیله

و تمسخر ملکش بهعی در لک قاهره اتفاق افتاد و در مبادی سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوردچمه (که حاکم نشین آن دیار است) مضر ب خیم ظفر از تمام اعلی حضرت گردید سردار خان بحراسمت قلعه دهاموئی (که ساخته پدر ججوار سنگه است) دستوری یافت - و آن برگنه بجاگدرش تخذواه یافته بدربسمت آن نواح باد متعلق گردید - و در سال چهاردهم بضبط هر دو بتکش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم صوبه مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سرعت بر افراخت - و پستر بتبولداری چوراگدهه مامور شد - چون بضبط آن الکا چنانچه بایست نتوانست پرداخت زرد بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه داری تگه مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار و شصت و سیوم هجری بساط حیات در نوردید *

• سزاوار خان •

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری بانصد سوار کام دل اندوخت و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوری یافته بانرجه بطریق منقذ پیشتر شتافت - و پس از فرو نشستن فتنه نذر محمد خان والی باخ از صوبه

مذکور بفرونی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزاری هفتصد سوار چهار عزت برافروخت - پس
 ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان
 (که درخواست نموده بود) تعیین گردید - و از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت
 و سال پنجم با پدر خود (که صوبه دار دهلی شده بود) مرخص
 گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و نقاره
 و فوجدارئی لکھی جنگل از تغیر جان نثار خان بلذد آوازه گردید
 سال هشتم از تعلقه مزبور معزول شده سال نهم هنگامی که
 دکن مورد ایات سلطانی بود) با خاندوران بتخریب تعلقه
 عادل خان شدافت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مساعی
 جمیله بکار برده در جلدی آن سال دهم باضافه پانصد
 سوار تحصیل کامرانی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار در همگان تفوق
 جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان از رنگ زیبی بهادر
 از دکن بحضور رفته بدرنگ ملازمت پیوست - و همواره سلطان
 دارا شکوه (که بعزیمت نبرن والی ایران برفتن جانب قندهار
 مامور شده بود) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم
 بتفویض قلعه دارئی جنیو از انتقال سپهدار خان امتیاز
 پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

که سال بیستم و دوم ازو تغییر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصب بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول صحت به پیشگاه سلطنتی آمده به تئیم بساط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزار و دویست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترمک و تیولداری اکثره از محالات آن از تغییر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر (شته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجری (خمت سفر بدار بقا برد - شفقت الله یور او تا آخر عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تورنگ مضاف (۲) دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان (که امور جهانبانی بخداد مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب بدر چهره مباحات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رمد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابین توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر (که هرفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود) دامن همت بر کمزرد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سرافرازی یافته

بدان مو شتافت - پستر چندسے معائب شده سال بیست
 و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میروزگی درم اعزاز پذیرفت
 سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله بسر او
 بخلعت مآمی مشرف گردید *

• ملامی سعدالله خان •

از شیخ زادهای قصبة جهنوت^(۲) مضاف صوبه لاهور است
 و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صایب بود
 در کثرت معارف و بسطی مقدمات نظیر نداشت - در اوائل
 حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید
 و حسن تقریر و لطف تحریر متعلی شد - چون احوالش بمرض
 فردوس آشیانی رسید از آنجا (که پادشاه قابل درصت و جویای
 آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای
 ملازمت بیاورد - پس از باریابی امتداد کردانی و کارگذاری
 از نامیده حالش دریافته در زمره بندگان انسلک بخشید
 و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقه عرض مکرر (که جز
 بمعتمدان نبرد) سر بلذه ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب وزاری درصت سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی
 درلخانه خاص (که دولت خواهان صادق العقیدت بدان^(۳)
 • زواراند) اختصاص گرفت *

(۲) در [بعضی نسخه] جهنوت (۳) نسخه [ج] مادی الاعتقاد •

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است که مابین مشکوی پادشاهی و دیوان خاص و عام تعمیر یابد^(۲) و از بازعام برخاسته در آن مکان برای انفصال برخی مقدمات (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل چون باحمام متصل واقع^(۳) شود از عهد عرش آشیانی بغسلخانه شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت قبل مفتخر گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزول شده از اصل و اضافه بمنصب در هزاری پانصد سوار و عطای خلعت خانسامانی (که پس ازان پایه وزارت است) سرعزت برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب^(۴) که بنا بر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندس تکلیف کشید) بعد ازین خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی شصت سوار و عطای علم و پستری باضافه پانصدی و پس ازان باوردنی پانصدی دریست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد چندس چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات دکن نامزد گردید او بعفایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی خالصه و تصویب مضامین سفارش و تبلیغ آن بدبیران و ترتیم

(۲) در [بعضی نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴)

(مائراامرا) [۴۴۳] (باب احمین)

معرفتی خود در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که بر پشمی
گرامین بخط خود می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزار سوار و عظامی قلمدان
مرصع ناهیه بخت را نور آگین ساخت - و بفاصله قذیل بدرجه
والای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع
با بهواکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پانصد
سوار پایه قرنی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد
سوار و مرحمت نقاره طبل کمرانی برنواخت - و پس ازان
باضافه هزار و عنایت فیل با یراق نقره و ماده فیل در اقوان
تفرق جمعت *

و چون بادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان
تعبین شده بود) بکابل رسیده بانظار برطرف شدن برف
از راه طول (که مر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر
بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که
سه ماهه بمغصبداران نقدی و اهدیان و تیراندازان و برق اندازان
سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاگرداران (که
داغ آنها موافق حاصل قیول مقرر است) چهارم حصه وصول
جاگیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعدت از خزانه
بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور
نیافته بودند] توقع داشت و علاوه آن طفل مزاجی پادشاهزاده

(باب العین) [۴۴] (مائراامرا)

و تائیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلغ صریح
گل کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلیٰ حضرت
از لاهور متوجه کابل گشته بداغ صفا رسیده بود) او را بگذارش
بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه
برصیده باشد و درانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش
از وصول زیات پادشاهی به بلد کابل دستوری داد - او در
دو روز بکابل رسیده فوادان ترون بکار برده در فرصت پذیروز
(که از رسیدنش بدان بلدة تا وصول سوکب خردانی فاصله
بود) همه کارها را برآه کرد - و شاهزاده را با افواج درانه بسمت
معلوم نموده در غذای بلدة بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود
هرکه در صوبه تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تا بیخان خود
بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاره ذات سه هزار سوار
هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هذروستان بکاره
تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلغ و بدخشان
بذابر بعد مسانمت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال
پنجم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار
فرق عزت با اسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلغ پادشاهزاده
مزبور در نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگره بدان
حدود تعین شود) اعلیٰ حضرت او را (که با وجود رازدانی

و کثرت کارها جدائی از صورتی نداشت (بدانصوب روانه ساخت
 که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای
 آن صوبه نادم نگردیده • ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
 او از راه خانجان^(۲) با آنکه دشوار گذار است بتأیر قریب مسافت
 در یازده روز ببلخ رسیده *

و چون شاهزاده را • صراستعفا دانست خود بانجاح امور
 از کلبی و جزوی موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهار روز
 بعد طی پست و بانذ بمیار از بلخ بکابل رسید - از آنجا
 (که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و پست
 صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب شش هزار
 پنجهزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستر بافزونی هزار
 سوار ذات و قابینانش • مساوی گردید - و باندک فاصله در جشن
 وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار
 و عطای اسم عربی با زمین طلا بآلی مراتب نوکری تصاعد
 نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن
 نو تیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعد از خلعیت
 با نادری و تقرر یک هزار سوار از قابینان او در اسپه سه اسپه
 چهار عزت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
 متوجه شکار بصوب سفیدون سا کرده می جهجر گردید - و هنگام

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و بردار خان قلعه دار بهمن متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفی بجانب قندهار (سید) او (که بذایر سوانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از قابیضان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد ابرنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و دراندن نقبها و تیرازی کوچک سلامت دمی نیامود و دقیقاً نورنگذاشت *

ازانجا (که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از قابیذانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت سوار ازانجمله پنجاهزار سوار دو اسپه سه اسپه باغد مرتبه گردید - و پشتر بانعام یک کرور دام (که مجموعه تذخواره درازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامی (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آبان بذایر دریافت احوال صوبه پنجاب (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بانفراط آن مزرعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندتسه آمده مباحق شد - و در

(مائراامرا) [۴۴۷] (باب السابن)

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتحصیر قندهار تعیین یافت . پادشاهزاده از ملتان برای راسک (که عبارت از کنار دریای سنده و ججه و چتالی و فوشنج و قندهار باشد و بحساب جریم یک صد و شصت کوره می شود) متوجه گردید - و از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار دو صد و هفتاد و پنج کوره می شود) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و درانیدن نقبها انواع سعی و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نداشت سال بیست و ششم حسب الحکم بتحصیر برگردیده دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع ضروری رسیده [که زانا راجسنگه پسر رانا جگت سنگه (با آنکه قرار داد از وقت حامل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکانی را باستصواب اعلیٰ حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعه چتور نپردازد) به تیاری بعضی دروازهها و یکان برج پرداخته] بنابراین خود عظیمی زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده از راه فوج

(۲) نسخه [ب] چتالی - و در [بعضی جا] چتالی یا چتالی باشد

(۳) نسخه [ج] فوشنج *

(باب السین) [۴۴۸] (مآثر الامراء)

شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود - او در اینجا رسیده
بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم
و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم
بنا بر عارضه (که از تنازل درای قوانج پرو طاری شده بود
و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار می آمد - و بکارهای
متعلقه می پرداخت) آخر بسبب غلبه ناتوانی خانه نشین
گردید - پادشاه بعبادت او رفته هر مراسم قدردانی افزود - و او
بیست و دوم جمادی الثانی سده (۱۰۶۶) هزار و شصت
و شش هجری بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه
چشم را اشکبار کرد - و لطف الله بصر کلانش در سن یازده سالگی
بطلمت و منصب هفت صدی در صد سوار امتیاز پذیرفت
و باقی پسران و وابسته های او بیومیه و یار محمد همشیره زاده او
بمنصب سه صدی شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش
بمناسب مناسبت سرفروزی یافتند - از انجمله عبدالذبی نوکر
صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاری چهار صد سوار - و افتخار
بر افرخت - که در عهد خلد مکن فوجدار متها شده نقش
عملداری از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تفنگ
درگذشت - مسجد متها بنا نهاد ارسک *

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خالق و تواضع اتصاف
داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براسنی و دیانت

(مآثر الامراء) [۴۴۹] (باب العین)

می‌کوشید - و در اخذ رجوع سرکار پادشاهی روا دار نبوده که بر عمال و رعایا حیف و میل رود - هندوستان در وقت وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود اما شکایمت از پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی گذرانید - و القاب او علامی فهامی جملة الملک مقرر گشت و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آور شده احوالش جداگانه نوکر بر کاک اخبار سنج گشته *

• نکته • دیانت امرت ست محمود - و پاس نمک

شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غریب اوتد)

پاس اینها داشتن اهم دولتخواهی ست - چه اگر در بنصورت

بکل نقصان^(۲) رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر^(۳)

بحال او کلی نقصان جز مؤثر نقصان کل است - فتامل *

• سید منصور خان باره •

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانی ست - جوان صاحب

مذنب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر

وایسین رخت زندگی بر بخت مقارن فوت او بظهور باعث

بتخیلات باطله و توهمات لاطیاه سر بصحرا زده اداره دشت قرار

گردید - اعلی حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمع

(۲) نمط [ج] رود (۳) در [بعضی نسخه] و جز نظر بحال او کلی و نقصان *